

مجله‌ی شعرپژوهی (بوستان ادب) دانشگاه شیراز

سال دوازدهم، شماره‌ی دوم، تابستان ۱۳۹۹، پیاپی ۴۴، صص ۵۳-۸۳

DOI: 10.22099/JBA.2019.31896.3255

پژوهشی در دست‌نوشته‌های دیوان طالب جاجرمی با رویکردی تحلیلی

محمد‌های خالق‌زاده*

دانشگاه آزاد اسلامی ایران، واحد یاسوج

چکیده

مولانا محمدطالب جاجرمی (م ۸۵۴ ق) از شاعران کمترشناخته‌شده‌ی شیراز در سده‌ی نهم هجری است که علاوه‌بر «دیوان اشعار»، منظومه‌ی «گوی و چوگان» نیز به او منسوب است. این شاعر شیعی که شاگرد آذری طوسی بوده، سلاطین تیموری و حاکمان فارس در قرن نهم را مدح کرده است. پیش از این درباره‌ی زندگی، آثار و اندیشه‌ی او آگاهی مبسوط و کافی در دست نبوده؛ اما با شناسایی سه دست‌نویس کتابخانه‌ی موزه‌ی ملی ایران، نسخه‌ی کتابخانه‌ی آیت الله مرعشی نجفی (ره) و گزیده‌ی اشعار طالب در نسخه‌ی مجموعه اشعار کتابخانه‌ی ایالتی برلین ضرورت انجام این پژوهش احساس شد. نگارنده، در مقاله‌ی حاضر، پس از مقدمه‌ای کوتاه در شرح زندگی و آثار شاعر با استناد به دست‌نویس‌های آثار او و براساس سنت تصحیح نسخ خطی، به بررسی و تحلیل ساختاری و محتوایی اثر توجه کرده و با نگاه توصیفی-تحلیلی ضمن معرفی اجمالی طالب جاجرمی و آثارش، به مذهب، اندیشه، ممدوحان، متن‌شناسی و دست‌نوشته‌های دیوان اشعار این شاعر پرداخته و نکات تاریک زندگی، سبک و ویژگی‌های شعر و دست‌نویس‌های موجود را شناسایی کرده است. او ابراهیم‌سلطان،

* استادیار زبان و ادبیات فارسی asatirpars@gmail.com

عبدالله پسر ابراهیم، خلیل‌سلطان، یونس‌خان، سلطان‌ویس، جهانگیر، سلطان‌حسن خداداد، مهتر حاجی‌بیگ، علی‌شاه، حسن‌شاه و محمود را مدح نموده است. همچنین در دستنوشته‌های او ارادت قلبی‌اش به سلطان‌محمد روزبهان، محمدبن سیدشریف جرجانی، شرف‌الدین‌علی یزدی و شیخ ابواسحاق کازرونی کاملاً مشهود است.

واژه‌های کلیدی: طالب جاجرمی، مثنوی گوی و چوگان، ممدوحان طالب جاجرمی.

۱. مقدمه

مولانا محمدطالب جاجرمی^۱ از شاعران فارسی‌گوی قرن نهم هجری و از بزرگ‌زادگان، کدخدازادگان (رک. دولتشاه، ۱۳۶۶: ۴۲۴)، اعیان فارس (رک. اوحدی، ۱۳۸۸: ۲۴۴۰) و شاعران معروف آن دیار بود (رک. دولتشاه، ۱۳۶۶: ۴۲۴؛ نفیسی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۱۳۰). این شاعر خراسانی بیش از ۳۰ سال از دوره‌ی هنری خود را در شیراز گذرانده و در پایین مزار حافظ به خاک سپرده شده است. از آثار این شاعر می‌توان به دیوان اشعار و منظومه‌ی «گوی و چوگان» اشاره کرد.

از اشعار وی سه نسخه‌ی خطی موجود است. دستنویس نخست دیوان غزلیات طالب جاجرمی، به شماره‌ی ۷۹۹۶ در کتابخانه‌ی آیت‌الله مرعشی نجفی (ره) در شهر قم نگهداری می‌شود، و دستنویس دوم، نسخه‌ای است که به شماره‌ی ۴۳۲۶ و میکروفیلم ۱۴۲ در کتابخانه‌ی موزه‌ی ملی ایران با عنوان نادرست «دیوان طالب آملی قرن یازدهم» موجود است؛ دست‌نوشته‌ی سوم، منتخب اشعار طالب جاجرمی است که در مجموعه اشعاری از شعرای فارسی یعنی نسخه‌ی شماره‌ی ۳۷۳۲ کتابخانه‌ی ایالتی برلین موجود است. اشعار بر جای مانده از طالب با وجود غزل‌های مشترک ۴۸۳ غزل کامل و ناقص، ۱۱۱ رباعی، ۸ قطعه، ۴ مسمط، ۳ ترکیب‌بند و ۲ ترجیع‌بند توسط نویسنده‌ی این سطور آماده‌ی چاپ است.

۱.۱. بیان مسئله

مهم‌ترین مسئله‌ی پژوهش حاضر، بررسی متن‌شناسی و تحلیل ساختار و محتوای نسخ خطی برجای‌مانده از طالب جاجرمی، شاعر قرن نهم شیراز است تا از این رهگذر بتواند از سویی این شاعر ناشناخته‌ی قرن نهم را معرفی کند و ضمن تصحیح نسخ خطی برجای‌مانده از این شاعر، زوایای زندگی، اندیشه، مذهب و ممدوحان او را شناسایی نماید و از دیگرسو، فواید و ویژگی‌های خاص شعر وی را از منظر تاریخی و ادبی آشکار کند.

۱.۲. پیشینه‌ی پژوهش

تاکنون دیوان اشعار و دیگر آثار طالب چاپ نشده است. تنها دو مقاله‌ی پژوهشی مرتبط با موضوع منتشر گردیده؛ یکی جستاری است که نخستین بار محمدهادی خالقزاده با مقاله‌ای با عنوان «تحلیل ساختاری ادبی شعر طالب جاجرمی از شاعران گمنام فارس در قرن نهم» نوشته و در شماره‌ی ۲۳ نشریه‌ی بهار/دب در سال ۱۳۹۳ منتشر شده است. نویسنده در این مقاله، طالب و تنها نسخه‌ی خطی یافت‌شده‌ی آن زمان (در کتابخانه‌ی مرعشی‌نجفی قم) را معرفی و اشعار آن را تحلیل ساختاری و محتوایی نموده است؛ دوم، مقاله‌ای است از علی حیدری‌یساولی با عنوان «دیوان غزلیات طالب جاجرمی (م ۸۵۴ ق)، بازخوانی زندگی و شعر او» که در شماره‌ی ۷۹ و ۸۰ مجله‌ی میراث شهاب در تابستان ۱۳۹۴ چاپ گردیده است. این پژوهشگر نیز با وجود دقت در موضوع، تنها یک نسخه از دستنویس را می‌شناخته که مشتمل بر غزلیات طالب بوده و دستنوشته‌ای است ناقص که علاوه بر این که برگ‌هایی از آغاز، میانه و انجام افتاده، گاهی پاشیدگی جوهر و در جایی رنگ‌پریدگی مرکب، باعث ناخوانایی ابیات شده است. با توجه به موارد گفته‌شده و دیوان نسبتاً کامل طالب که به تازگی در دسترس قرار گرفته است، انجام این پژوهش تازگی و ضرورت دارد.

۳.۱. علامت‌های اختصاری در ارجاع به نسخه‌ی خطی در این مقاله

می: علامت اختصاری نسخه‌ی خطی غزلیات طالب جاجرمی در کتابخانه‌ی آیت‌الله مرعشی نجفی قم؛

مه: علامت اختصاری نسخه‌ی خطی دیوان طالب جاجرمی در موزه‌ی ملی ایران؛

ر: صفحه‌ی رو از برگ دستنویس؛

پ: صفحه‌ی پشت از برگ دستنویس.

۲. زندگی و احوال شاعر

نام مولانا محمدطالب جاجرمی در هدیه‌العارفین به اشتباه «علی بن عبدالله» ذکر شده است (رک. بغدادی، ۱۹۵۱م، ج ۱: ۷۳۲). تذکره‌ای که نام طالب را محمد ذکر کرده، مجالس‌النفایس است (رک. علیشیر نوایی، ۱۳۶۳: ۱۹). اما دیگر منابع، تنها به ذکر تخلّص شعری، یعنی «طالب» و محل تولد او، «جاجرم» اکتفا کرده‌اند (رک. خالق‌زاده، ۱۳۹۳: ۶۳-۶۴).

صاحبان تذکره‌هایی چون تذکره‌الشعرا، ریاض‌العارفین، آتشکده‌ی آذر، عرفات-العاشقین، مجالس‌النفایس و صبح روشن، او را به‌عنوان شاعری مشهور و مطرح معرفی کرده‌اند و گاه القاب و عناوین بزرگی به وی نسبت داده‌اند؛ مثلاً در عرفات‌العاشقین که گویا از گفته‌ی دولت‌شاه سمرقندی استفاده کرده، آمده است: «سلسله‌جنبان سخن، تازه سازِ روشِ کهن، ... طبیعتی در غایتِ درستی و راستی داشته، کلامش را طراوت و حلاوت تمامی هست و خود به غایتِ خوش‌صحبت، معاشر، ندیم، لطیف‌طبع بوده؛ همواره در خدمت عرفا و ظرفا به سر کردی و هرچه به هم رسانیدی، یکباره صرف نمودی» (اوحدی، ۱۳۸۸: ۲۴۴۰)؛ یا صاحب تذکره‌ی صبح روشن می‌نویسد: «در طلب مطالب دقیقه‌ی شعریه گویِ رسایی فکر از میدانِ نظم می‌ربود» (سلیم بهوپالی، ۱۳۹۰: ۵۶۲) دولت‌شاه سمرقندی نیز در تذکره‌الشعرا از او به نیکی یاد می‌کند و می‌نویسد: «او غزل را نیکو می‌گوید و از کدخدازادگان جاجرم بوده و شاگرد شیخ آذری^۲ است و او در اوّل

حال سفر اختیار کرد و در دارالملک فارس شهرت کلی یافت و در جواب سعدی اشعار دارد و غزل شیخ را که مطلعش این است:

دیده از دیدار خوبان برگرفتن مشکل است هر که ما را این نصیحت می‌کند بی‌حاصل است (سعدی، ۱۳۷۵: ۴۵۶)

طالب چنین استقبال می‌کند:

ای که بی‌روی تو ما را زندگانی مشکل است تلخی داغ فراق همچو زهر قاتل است^۳

«...طالب، مناظره‌ی «گوی و چوگان» را در شیراز به نام سلطان عبدالله بن ابراهیم سلطان نظم کرده و شهزاده، او را صله و نوازش فرمود و او مردی معاشر و ندیم‌شویه بود و همواره به خوبان و ظریفان اختلاط نمودی و به اندک فرصتی آن مال را برانداختی و مدت سی سال در شهر شیراز به خوش‌دلی و عشرت و سبک‌بالی روزگار گذرانیدی و در حدود سنه‌ی ۸۵۴ وفات یافت و در پهلوی خواجه‌حافظ در مصلائی شیراز مدفون است، نور الله مرقده» (دولت‌شاه، ۱۳۶۶: ۴۲۴-۴۲۵).

گویا در نوجوانی برای علم‌آموزی و کسب معارف دینی به بسطام که نسبت به شهر زادگاهش مرکزیتی داشت، رفت و پس از مدتی به تعالیم متصوفه گرایش یافت. او در بیت پایانی غزلی چنین سرود:

دوش گفتم: شاهبازت پیر بسطام است، گفت: طالب! هر گوشه ما را شاهبازی دیگر است

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی (می: برگ ۱۹، پ)

مصراع نخست این بیت، مسلماً تقید طالب به میراث معرفتی بایزید را - حداقل در مقطعی از زندگانی اش - آشکار می‌سازد: «همچنین مصراع دوم، وسعت مشرب و رهیدن وی از یک بینش عرفانی خاص را به نمایش می‌گذارد. از این روست که پس از هجرت از خراسان و آمدن به «برج‌الاولیاء» شیراز، از «روح رفیع» و «همت» دو تن از بزرگان صاحب‌نفس آن دیار، شیخ ابواسحاق کازرونی و سلطان‌محمد روزبهان بقلی، نظر می‌طلبد» (حیدری‌یساوی، ۱۳۹۴: ۲۱۴) و آنجا را «نوعروس روی زمین^۴» می‌نامد و سی سال پایان عمر را در شیراز سپری می‌کند و کشوری را «خوش‌تر از شیراز»، در

هفت کشور نمی‌شناسد.^۵ اسماعیل پاشا بغدادی در هدیه‌العارفین می‌نویسد: «مشارالیه سی سال در شیراز به سر برده، ارادت جناب شیخ نورالدین آذری طوسی را گزیده و در گوشه‌ی انزوا خزیده» (بغدادی، ۱۹۵۱م، ج ۱: ۷۳۲).

در تاریخ مرگ طالب اختلاف است؛ چنانکه از سخنان دولتشاه سمرقندی برمی‌آید، وفات طالب در سال ۸۵۴ اتفاق افتاده، اما گروهی از تذکره‌نویسان وفات وی را ۸۵۴ ق (رک. دولتشاه، ۱۳۶۶: ۴۲۴؛ اوحدی، ۱۳۸۸: ۲۴۴۰؛ واله داغستانی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۱۲۶۵) و برخی در ۸۸۴ ق (هدایت، ۱۳۸۵: ۸۴۵؛ آفتاب‌رای لکهنوی، ۱۳۵۵: ۲۷۱) و بعضی، مانند صاحب‌آتشکده‌ی آذر، در ۸۰۴ ق می‌دانند (رک. خزائل، ۱۳۸۴: ۲۷۵۴). با تأملی کوتاه به‌نظرمی‌رسد، تاریخ ۸۰۴ ق به هیچ‌وجه صحیح نیست؛ چون اغلب ممدوحان طالب، پس از این تاریخ حکومت کرده یا زیسته‌اند.

حاجی خلیفه، در تقویم‌التواریخ، درگذشت طالب شاعر را ذیل سال ۸۵۱ ق در کنار وقایعی چون «ولادت سلطان‌بایزید ثانی، مُردن ناصرکیا از ملوک گیلان و قاضی ابوبکر از علمای شام، گزارش می‌کند؛ اگرچه در کشف‌الظنون ۸۵۴ ق آورده است. در این میان، مجمع‌الفضلاء و ریاض‌العارفین، تاریخ درگذشت وی را به ترتیب ۸۶۶ و ۸۸۴ ق ثبت کرده‌اند. در این میان، گفته‌ی دولتشاه و از پی او عرفات و ریاض‌الشعراء که تاریخ ۸۵۴ ق را اختیار کرده‌اند، به واقعیت نزدیک‌تر است» (حیدری‌یساولی، ۱۳۹۴: ۲۳۳). همچنین حسین قلی‌خان عظیم‌آبادی متخلص به عاشقی، در نشترِ عشق به نقل از «نامی»، سال ۸۵۴ ق را در مصراع «بس حزینم ز رحلت وی، های» ماده‌تاریخ این واقعه را یافته است:

طالب خوش‌کلام و معنی‌یاب در گذشته از این جهان، ای وای
گفت «نامی» به من سن فوتش «بس حزینم ز رحلت وی، های»
(عاشقی عظیم‌آبادی، ۱۳۹۱، ج ۱: ۹۶۲)

درباره‌ی محل تدفین طالب جاجرمی اختلافی وجود ندارد و همه بر این که مزار او کنار تربت حافظ شیرازی است، اتفاق دارند. در ترجمه‌ی مجالس‌النهائیس به قلم شاه‌محمد

قزوینی آمده که «انوار خواجه حافظ بر او تافته؛ زیرا که در مزار او می‌بوده و این رباعی بر دیوار مزار او نوشته:

در کوچ‌هی عاشقی به پیمان دُرست می‌گفت به من اهل دلی روز نخست
طالب مطلب کسی که او غیرِ تو جست رو طالب آن باش که او طالب توست»
(علیشیر نوایی، ۱۳۶۳: ۱۹۰)

تذکره‌ی دولتشاه و به تبع آن، مجمع‌الفضلاء و عرفات‌العاشقین، وی را شاگردِ آذری اسفراینی (۸۶۶-۷۸۴ق) دانسته‌اند (رک. دولتشاه، ۱۳۶۶: ۴۲۴؛ بقایی بخارایی، ۱۳۹۴: ۱۲۲؛ اوحدی، ۱۳۸۸: ۲۴۳۹). شاگردِ طالب به نزد آذری، می‌بایست پیش از ۸۳۰ ق بوده باشد؛ چراکه در آن سال، مسافرت‌های آذری، با رفتن به حج آغاز می‌گردد و به اقامتی موقت در هندوستان منتهی می‌شود و می‌دانیم که طالب هم «در ابتدای حال، اختیار سفر کرد و در دارالملک شیراز اقامت ساخت» و تا پایان سال در همان‌جا به سر برد؛ پس تقریباً دیدار استاد و شاگرد پس از سال ۸۳۰ ق ممکن نبوده است و... برخلاف نظر هدایت در ریاض‌العارفین که می‌نویسد: «ارادت جناب شیخ نورالدین آذری طوسی را گزیده و در گوشه‌ی انزوا خزیده» (هدایت، ۱۳۸۵: ۸۴۵)، طالب همانند عفتی اسفراینی که از خیلِ خادمان شیخ آذری بوده - بیشتر در موضوع شعر و ادب از محضر استاد بهره می‌برده و طرز شاعری وی را که «غزل‌های عاشقانه و اشعار صوفیانه بوده» مرعی می‌داشته؛ طرزی که در آن روزگار، شایع و دلخواه سخن‌پردازان و صاحب‌طبعان بوده است؛ بنابراین می‌توان احتمال داد تخلص شعری خود را هم چونان امیر نظام‌الدین سهیلی از آذری گرفته باشد» (حیدری یساولی، ۱۳۹۴: ۲۱۵-۲۱۶). در میان اشعار باقی‌مانده از طالب، یادی از استاد خود شیخ آذری در میان نیست.

۲. ۱. اشعار منتسب و برجای مانده

مهم‌ترین نکته‌ی قابل‌ذکر در خصوص دیوان اشعار طالب، گفته‌ی آذری‌گدلی در قرن دوازدهم هجری است. صاحب آتشکده‌ی آذر درباره‌ی او چنین می‌نویسد: «طالب از

کدخدازادگان آن دیار و مردی معاشر و ندیم و از شاگردان شیخ آذری بوده... شعری از او در میان نیست(!؟) سوای این یک شعر که نوشته شد:

رفتی و بگریستم چندان که آب از سر گذشت از پیات ز آن رو نمی‌آیم که پایم در گل است»
(آذریگدلی، ۱۳۳۷: ۲۸۲)

این جمله که «شعری از او در میان نیست» جای تأمل بیشتر دارد (البته دیده شده که گاهی تذکره‌نویسان اشعار شاعری را مشاهده نکرده‌اند، در نتیجه چنین نظری داده‌اند)؛ زیرا در دیوان غزلیات طالب جاجرمی که در کتابخانه‌ی آیت‌الله مرعشی نجفی قم وجود دارد، با وجود نواقص، ۳۳۱ غزل یا ۱۷۸۳ بیت برجای مانده و در نسخه‌ی موزه‌ی ملی ایران نیز ۲۳۱ غزل کامل و ناقص، ۱۱۱ رباعی، ۸ قطعه، ۴ مسمط، ۳ ترکیب‌بند و ۲ ترجیع‌بند و در نسخه‌ی مجموعه‌اشعار کتابخانه‌ی برلین، ۲۱ غزل یا ۱۱۴ بیت وجود دارد که ۱۶ غزل این مجموعه در دو نسخه‌ی پیشین موجود نبوده یا ساقط شده است که با وجود غزل‌های مشترک، ۴۸۳ غزل کامل و ناقص برجای مانده است. گفته‌ی تذکره‌ی فوق، مبنی بر این‌که: «شعری از او در میان نیست»، می‌تواند دو علت داشته باشد؛ ۱. در زمان نویسنده‌ی آن تذکره، اثری از اشعار طالب موجود نبوده؛ ۲. گم‌شدن دیوان: تفحص در دیوان غزلیات طالب نشان می‌دهد که او در یکی از غزلیاتش به گم‌شدن دیوان خود اشاره می‌کند؛ دیوانی که سرشار از «اشعار جان‌پرور» است و یک مصراع آن «خوش‌تر از صد گوهر» است و به خط فردی نوشته شده که با خط «جعفر» (میرزا جعفر بن علی تبریزی بایسنقری، خوشنویس مشهور قرن نهم) برابری می‌کند یا خط آن کتاب، اثر هنری جعفر بایسنقری بوده و در زمان حیات شاعر مفقود گردیده است:

ز من گم گشته دیوانی پر از اشعار جان‌پرور که یک مصراع از آن دیوان، بود خوش‌تر ز صد گوهر
(می: برگ ۶۰/ب)

این مطلب، در یکی از رباعی‌های طالب نیز تکرار و تأیید می‌گردد. او می‌گوید که دیوانم را «مخالف حسود دزدید» ولی اگر مروارید رفته، دریای طبع من برجاست:
دیوان خوشم که عالمی می‌آراست دزدید مخالف حسود ناراست

ای مدعیان نشاط و شادی نکنید گر در ز کفم برفت، دریا برجاست

(مه: برگ ۵۵/ب)

آری، شاید همین گم‌شدن آن دیوان، باعث شده صاحب تذکره‌ی آتشکده به باقی نماندن اشعار او اشاره کند؛ به هر حال، طالب پس از آن، یا اشعاری جدید سروده یا برخی اشعار کهن را که در خاطر داشته، بازنویسی کرده است؛ چراکه در این دو نسخه‌ی موجود، به گم‌شدن اشعار اشاره شده است. البته مسلماً این مقدار باقی‌مانده، فقط بخشی از اشعار اوست.

از دیگر آثار طالب، مثنوی «گوی و چوگان» اوست. صاحب تذکره‌الشعرا می‌نویسد: «طالب، مناظره‌ی «گوی و چوگان» را در شیراز به نام سلطان عبداللّه بن ابراهیم سلطان نظم کرده و شهزاده، او را صله و نوازش فرمود» (دولتشاه، ۱۳۶۶: ۴۲۴). حیدری‌یساولی آورده است: «از این منظومه‌ی طالب، نشانی در میان فهرست‌ها یافت نشد. تنها می‌توان گفت، فیلم دستنویس شماره‌ی ۱۷۶۱ کتابخانه‌ی عمومی لنینگراد (ف ۲۲۳-۳) در دانشگاه تهران، «گوی و چوگان» عارفی و یا «گوی و چوگان» قاسمی گنابادی (۹۸۲ق) نمی‌باشد» (حیدری‌یساولی، ۱۳۹۴: پاورقی ۲۲۳). اما با بررسی‌های به‌عمل‌آمده تحقیقاً نسخه‌ی عکسی ۱۷۶۱ کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران (رک. دانش‌پژوه، ۱۳۴۸، ج ۳: ۲۲۳) همان گوی و چوگان یا حال‌نامه‌ی عارفی هروی است و ارتباطی با «گوی و چوگان» طالب ندارد. این دستنویس لنینگراد شوروی (آستانه‌ی شیخ‌صفی) دارای ۴۸۳ بیت، ۶۴ برگ است که توسط تهماسب حسینی (کاتب) در سال ۹۳۱ قمری در تبریز ترقیم شده است. علاوه‌بر این که متن این نسخه، با «گوی و چوگان» منتشرشده از عارفی (رک. گرامی و مجیدی، ۲۰۱۲: ۲۶۵-۲۷۵) یکسان است، در آن، نام «عارفی» بدین قرار مذکور است:

این حال که شعر عارفی راست ناید صفتش به هر قلم راست

(عارفی هروی، دستنویس ۱۷۶۱: برگ ۶۲)

بنابراین، تاکنون هیچ نسخه‌ی خطی از «گوی و چوگان» طالب جاجرمی شناسایی

نشده است.

۳. درباره‌ی دستنویس‌ها

۳.۱. دستنویس نخست

دستنویس نخست دیوان غزلیات طالب جاجرمی، به شماره‌ی ۷۹۹۶ که در کتابخانه‌ی آیت‌الله مرعشی نجفی (ره) در شهر قم نگهداری می‌شود، دست‌نوشته‌ای است ناقص که علاوه بر این که برگ‌هایی از آغاز، میانه و انجام افتاده است، گاهی پاشیدگی جوهر و در جایی رنگ‌پریدگی مرکب باعث ناخوانایی ابیات شده است. این دستنویس در این جستار، به اختصار، «می» نامیده می‌شود.

این دستنویس ۷۲ برگی (۱۴۴ صفحه) که در هر صفحه، ۱۷ سطر دارد، با جدول‌کشی و خط خوش نستعلیق، ۳۳۱ غزل یا ۱۷۸۳ بیت را در خود جای داده است. از میان این تعداد غزل، ۳۱۷ غزل کامل و ۱۴ غزل ناقص است. غزل‌های ناقص و ابیات برجای مانده از آن، در این دست‌نوشته به قرار ذیل است:

غزل ۲۴ (یک بیت^۱)، غزل ۲۹ (یک بیت)، غزل ۳۰ (دو بیت)، غزل ۳۹ (فقط بیت مطلع)، غزل ۶۳ (فقط بیت مطلع)، غزل ۸۸ (چهار بیت)، غزل ۱۱۹ (یک بیت پایانی)، غزل ۱۳۳ (سه بیت)، غزل ۲۱۸ (دو بیت)، غزل ۲۴۵ (یک بیت مطلع)، غزل ۲۸۵ (یازده بیت)، غزل ۲۸۶ (چهار بیت)، غزل ۲۹۵ (چهار بیت)، غزل ۲۹۶ (سه بیت).

این نسخه‌ی خطی، افتادگی‌های متعددی دارد؛ از جمله، برگ‌های نخستین، برگ‌های پراکنده‌ای از میانه و در پایان از نیمه‌ی ردیف «میم» افتاده و مفقود شده است. افتادگی‌های میانی این نسخه‌ی خطی در بین برگ‌های زیر است:

۶/ب و ۷/الف (برگ‌های متعددی شامل ادامه‌ی حرف «الف»، همه‌ی غزل‌های ردیف «ب» یا «پ» و احتمالاً ابتدای «ت» افتاده است)؛ ۷/ب و ۸/الف؛ ۹/ب و ۱۰/الف؛ ۱۴/ب و ۱۵/الف؛ ۱۹/ب و ۲۰/الف؛ ۲۰/ب و ۲۱/الف؛ ۲۶/ب و ۲۷/الف؛ ۲۹/ب و ۳۰/الف؛ ۴۸/ب و ۴۹/الف؛ ۵۴/ب و ۵۵/الف؛ ۶۳/ب و ۶۴/الف؛ ۶۵/ب و ۶۶/الف.

اگر تعداد برگ‌های افتاده و مفقود شده (که کم هم نیستند)، به ۳۳۱ غزل کنونی اضافه کنیم، می‌توان گفت که بیش از ۵۰۰ غزل در این دیوان وجود داشته است. به احتمال

فراوان، این دستنویس قبل از سال ۸۳۸ هجری قمری نگارش شده است؛ زیرا در آن پس از نام ابراهیم سلطان (وفات ۸۳۸ ق) دعای «خُلد مُلکُه» (ابتدای غزل ۲۰۵) آمده و این امر، نشان‌دهنده‌ی آن است که این نسخه، پیش از سال وفات ابراهیم، یعنی ۸۳۸ ق نوشته شده است. نظم حروف قافیه در حرف آخر بیت رعایت گردیده و حروف بعد، نادیده گرفته شده است؛ برای مثال، «اوست» در این دستنویس پیش از «دیگرست» آمده است. در برگ نخست، ذکر حال کوتاهی از طالب به نقل از منابعی چون *تذکره‌ی دولت‌شاه*، *مجالس النقایس*، *عرفات*، *ریاض‌العارفین* آمده است. این نسخه‌ی نفیس، پیش از این، در کتابخانه‌ی فردی به نام عبدالحسین بیات قرار داشته و خط و یادداشت وی به سال ۱۳۳۲ هجری شمسی بر آن دیده می‌شود. در برگ دوم از دستنویس کتابخانه‌ی مرعشی، یادداشتی از ایشان بدین شکل دیده می‌شود: «این نسخه از دیوان طالب جاجرمی که به حکایت اسلوب خط و بعضی از سرغزل‌ها که به عبارت زید توفیقه و امثال آن مزین است، در زمان حیات خود شاعر نوشته شده، ولی افسوس که ناقص است و با این وصف، به مبلغ چهل تومان خریده شد، شهریور ۱۳۳۲؛ عبدالحسین بیات».

«نکته‌ی قابل توجه شادروان بیات، در این چند جمله، اشاره به عباراتی در شماری از سرغزل‌هاست که هم‌زمانی کتابت دستنویس با حیات شاعر را اثبات می‌کنند» (حیدری یساولی، ۱۳۹۴: ۲۱۳). این جمله‌های دعایی، بدین شیوه است: «وله زید طربه» (برگ ۴/ب)؛ «وله زید توفیقه» (برگ‌های ۴/الف و ۱۶/الف)؛ «وله زید عشرته» (برگ‌های ۴/الف و ۴۶/الف)؛ «وله زید تحقیقه» (برگ ۱۶/الف)؛ «وله زید دفته» (برگ ۴۹/ب)؛ «وله زید طربه» (برگ ۴/ب)؛ «وله زید عیشه» (برگ ۴۶/الف)؛ اما در حاشیه‌ی سمت راست برگ ۶۹ دستنویس مرعشی، متنی ظاهراً به قلم کاتب(?) به قرار زیر درج شده است: «در تاریخ آخر ماه ربیع ثانی سنه ۱۲۰۰ (?) کاتب الحروف صاحب علی... ساوجی، مثال عزیز... قبادی». این متن در حاشیه‌ی کاغذ و میانه‌ی دو مصرع زیر قرار گرفته:

دلا مجنون صفت خود را خلاص از قید عالم کن ره صحرای محنت گیر و رو در وادی غم کن

از آنجاکه بیت بالا از آن شاعری به نام «حیدر کلیچه»^۷ (وفات ۹۵۸ ق) در قرن دهم است، اگر آن را صحیح و غیرالحاقی بپنداریم، این نسخه، باید پس از نیمه‌ی سده‌ی دهم کتابت شده باشد. این دستنویس با دو غزل زیر آغاز و پایان می‌یابد:

مطلع نخستین غزل که مصراع اول آن مخدوش است، بدین قرار است:

بشکن به حُسن، کوکبه‌ی آفتاب را را

و مطلع آخرین غزل این دستنویس چنین است:

ای آن‌که به غیر از تو کسی یار ندارم جز داغِ غمت بر دلِ افگار ندارم

۲.۳. دستنویس دوم

دستنویس دوم، نسخه‌ای است که به شماره‌ی ۴۳۲۶ و میکروفیلم ۱۴۲ در کتابخانه‌ی موزه‌ی ملی ایران با عنوانِ نادرستِ «دیوانِ طالبِ آملی قرن یازدهم» در ۶۶ برگ موجود است. این دستنویس در این جستار به اختصار «مه» نامیده می‌شود.

این نسخه، خلاف دستنویسِ مرعشی که مجموعه‌ی غزلیات طالب جاجرمی است، دیوان اشعار یا کلیات وی محسوب می‌شود که در آن، ۲۳۱ غزل، ۱۱۱ رباعی، ۸ قطعه، ۴ مسمط، ۳ ترکیب‌بند و ۲ ترجیع‌بند برجای مانده است. از میان ۲۳۱ غزل این دست‌نوشته، ۸۵ غزل با غزل‌های برجای‌مانده در نسخه‌ی مرعشی، مشترک (همه یا بخشی از ابیات) و ۱۴۶ غزل، غیرتکراری است که یا در نسخه‌ی مرعشی وجود نداشته، یا در برگ‌های افتاده‌ی آن دستنویس بوده که به دست ما نرسیده است. در این نسخه‌ی خطی، تقریباً تمامی حروف قافیه (برخلاف نسخه‌ی مرعشی) برجای مانده است.

این دستنویس، مانند نسخه‌ی مرعشی افتادگی‌هایی دارد؛ از جمله، برگ یا برگ‌هایی از ابتدا، انتها و برگ‌های پراکنده‌ای از وسط. افتادگی‌های میانی این دستنویس، مابین برگ‌های زیر است:

۳/ب و ۴/الف؛ ۴/ب و ۵/الف؛ ۵/ب و ۶/الف؛ ۶/ب و ۷/الف؛ ۹/ب و ۱۰/الف؛ ۱۰/ب و ۱۱/الف؛ ۱۱/ب و ۱۲/الف؛ ۱۲/ب و ۱۳/الف؛ ۱۵/ب و ۱۶/الف؛ ۱۶/ب و ۱۷/الف؛

۲۰/ب و ۲۱/الف؛ ۲۱/ب و ۲۲/الف؛ ۲۲/ب و ۲۳/الف؛ ۲۵/ب و ۲۶/الف؛ ۲۸/ب و ۲۹/الف؛ ۳۰/ب و ۳۱/الف؛ ۳۱/ب و ۳۲/الف؛ ۳۴/ب و ۳۵/الف؛ ۳۷/ب و ۳۸/الف؛ ۴۵/ب و ۴۶/الف؛ ۴۸/ب و ۴۹/الف؛ ۴۹/ب و ۵۰/الف؛ ۵۰/ب و ۵۱/الف؛ ۵۲/ب و ۵۳/الف؛ ۵۳/ب و ۵۴/الف؛ ۵۶/ب و ۵۷/الف؛ ۵۸/ب و ۵۹/الف؛ ۶۴/ب و ۶۵/الف؛ ۶۵/ب و ۶۶/الف.

اشعار ناقص و ابیات برجای مانده از آن، در این دست‌نوشته به قرار ذیل است: غزل ۲۰ (یک بیت^۱ مقطع)؛ غزل ۲۴ (۴ بیت)؛ غزل ۲۵ (۲ بیت آخر)؛ غزل ۲۹ (۴ بیت نخست)؛ غزل ۳۰ (یک بیت مقطع)؛ غزل ۴۴ (۴ بیت آخر)؛ غزل ۴۹ (یک بیت مطلع)؛ غزل ۵۰ (۴ بیت آخر)؛ غزل ۵۴ (۴ بیت نخست)؛ غزل ۵۵ (یک بیت مقطع)؛ غزل ۶۰ (یک بیت مطلع)؛ بعد از این غزل، مسمط تضمین‌شده‌ی مربعی است که ۸ بند ۳۰ مصرعی آن مذکور و براساس غزل تضمین‌شده‌ی حافظ^{۹۱}، ۳ بند نخست آن موجود نیست؛ غزل ۶۱ (۳ بیت آخر)؛ غزل ۷۱ (دو بیت نخست)؛ غزل ۷۲ (یک بیت مقطع)؛ پس از غزل ۸۹ ترکیب‌بندی ذکر شده است (دو بیت آخر)؛ پس از این، ترکیب‌بندی «در مرثیه‌ی امیرمحمدبن سیدشریف» آمده که ۴ بند و ۲۶ بیت دارد، اما پایانش به دلیل افتادگی برگ، ناقص است؛ بعد از این دو ترکیب‌بند، ترکیب‌بند دیگری نوشته شده که ۴ بند از آن باقی مانده؛ شامل ۳۲ بیت که از بند ۹ بیتهی آخر، فقط دو بیت آن موجود است؛ غزل ۹۰ (۳ بیت آخر)؛ غزل ۱۰۴ (۲ بیت نخست)؛ غزل ۱۱۹ (۲ بیت نخست)؛ غزل ۱۲۹ (بیت مطلع)؛ غزل ۱۳۰ (۳ بیت آخر)؛ غزل ۱۳۵ (۷ بیت آخر)؛ غزل ۱۴۶ (۲ بیت نخست)؛ غزل ۱۴۷ (۳ بیت آخر)؛ بعد از غزل ۱۶۰ این دستنویس، مسمطی ۳ بندی با ۱۲ بیت است که بند آخر آن ناقص است و بندهای بعدی نیز معدوم شده است؛ غزل ۱۶۱ (۳ بیت آخر)؛ غزل ۲۱۶ (۴ بیت نخست)؛ غزل ۲۱۷ (۴ بیت نخست)؛ غزل ۲۲۲ (۳ بیت آخر)؛ غزل ۲۲۶ (۸ بیت)؛ پس از غزل ۲۲۶، ترجیع‌بندی است ۵ بندی که در همه‌ی بندها ۹ بیت قرار دارد؛ جز بند نخست که ناقص است و ۴ بیت آن برجای مانده است؛ بعد از این نیز، ترجیع‌بند دیگری است که دو بند ۱۷ بیتهی آن موجود است و مابقی

از میان رفته است؛ غزل ۲۳۱ (۴ بیت نخست)؛ بعد از غزل ۲۳۱ که آخرین غزل موجود این دستنویس است، قطعه‌ای ۴ بیتی وجود دارد و سپس رباعی‌ها (۱۱۲ رباعی) آغاز می‌گردد. رباعی‌های ناقص این نسخه‌ی خطی بدین قرار است:

رباعی ۲۷ (بیت دوم)؛ رباعی ۴۱ (بیت نخست)؛ رباعی ۴۵ (بیت نخست)؛ رباعی ۴۶ (بیت دوم)؛ رباعی ۱۰۳ (بیت دوم)؛ به دنبال این ۱۱۲ رباعی، ۷ قطعه آمده که در پایانش، هیچ نام و یادی از کاتب، یا جمله‌ای دال بر اتمام این دستنویس وجود ندارد. دستنویس موزه با غزل:

کسی که از رخ تو خواسته تجلی را وداع کرده چو من، کار و بار دنیی را
آغاز و با قطعه‌ای به پایان می‌رسد که مطلع آن چنین است:
مرا مفلسی گفت کای خرده‌دان بتان ناز با مفلسان می‌کند

۳.۳. دست‌نویس سوم

دست‌نویس سوم، منتخب اشعار طالب جاجرمی است که در مجموعه اشعاری از شعرای فارسی، یعنی نسخه‌ی شماره‌ی ۳۷۳۲ کتابخانه‌ی ایالتی برلین موجود است. در این دستنویس بی‌نام که در سال ۸۹۲ قمری کتابت شده است، شش برگ یا ۱۲ صفحه (از برگ ۳۲۴ تا ۳۲۹) به اشعار طالب اختصاص یافته است. این اشعار شامل ۲۱ غزل یا ۱۱۴ بیت است که ۱۶ غزل این مجموعه در دو نسخه‌ی پیشین موجود نبوده یا ساقط شده است و از ۵ غزل مشترک، دو غزل با نسخه‌ی موزه‌ی ملی ایران و دو غزل با نسخه‌ی مرعشی مشترک است و یک غزل نیز در سه نسخه وجود دارد. در صفحه‌ی پایانی این نسخه‌ی خطی آمده است: «تمّ المجموعه المیمونه فی خامس ۹۲ و ثمان مائه. غریق رحمت یزدان کسی باد/ که کاتب را به الحمدی کند یاد» (بن: برگ ۳۲۹). نخستین غزل طالب در این مجموعه با مطلع زیر آغاز می‌شود:

ای به چشم تو عالمی بینا به زبان تو عقل و جان گویا
(همان: برگ ۳۲۴)

و با غزلی به پایان می‌رسد که بیت آغازینش چنین است:
ای زهره‌جبین که هم‌چو ماهی بگرفته ز ماه تا به ماهی
(همان: برگ ۳۲۹)

۴. شیراز در شعر جاجرمی

درست است که اصل و گوهر طالب از جاجرم خراسان است، اما اقامت سی‌ساله‌ی آخر عمر وی در شیراز، باعث شده که برخی محققان او را شیرازی بنامند. صاحب‌الذریعه او را بسطامی شیرازی می‌نامد (رک. تهرانی، ۱۳۸۹: ۶۳۸)؛ شهری که به گفته‌ی خودش:

دل دیوانه‌ی طالب ز شیراز نمی‌آید به تنگ، الله‌اکبر
(می: برگ ۶۱/الف)

همین باعث می‌گردد که نسبت و پسوند «شیرازی» به وی دهند؛ تا جایی که مانند تالی خود، حافظ، کمتر عزم سفر می‌کند:

خوش‌تر از کشور شیراز چو در عالم نیست ای سهی سرو نکو عزم کجا خواهی کرد
(همان: برگ ۳۸/ب)

و حتی با وجود نوع‌روسی سرزمین فارس از عزیمت به تبریز نیز اظهار پشیمانی می‌کند: چون نوعروس روی زمین است ملک فارس طالب چرا عزیمت تبریز می‌کند
(همان: برگ ۵۰/الف)

در دیوان غزلیات طالب، ابیاتی که توصیف و ستایش شیراز در آن باشد، کم نیست؛ از جمله، غزلی با مطلع زیر که به تمامی در وصف «خال رخ هفت کشور» است:

خرد گردید گرد هفت کشور ندید از کشور شیراز خوش‌تر
(همان: برگ ۶۱/الف)

۵. ممدوحان طالب

۵. ۱. ابراهیم سلطان

«ابوالفتح معزالدین یا مغیث‌الدین (۷۹۶-۸۳۸ق)، شاهزاده‌ی دانش‌دوست، باذوق و هنرمند تیموری و دومین پسر شاهرخ، فرزند امیر تیمور گورکان. وی در ۲۸ شوال ۷۹۶ ق به هنگامی که تیمور هنوز زنده بود، دیده به جهان گشود... ابراهیم سلطان همچنان در کارهای حکومت صاحب مشاغلی بود تا در سال ۸۱۷ ق از سوی پدر، فرمانروای فارس و توابع آن گردید و راهی آن ایالت شد. او تا پایان عمر بیشتر اوقات را در آنجا به سر آورد و در آنجا درگذشت. اندکی پس از آغاز حکومت او بر فارس، میرزا بایقرا، امیرزاده‌ی تیموری که بر همدان و نهاوند و بروجرد حکومت می‌کرد، بر او شورید. در ربیع‌الاول ۸۱۸ ق پس از جنگی که میان آن دو، روی داد، ابراهیم سلطان شکست خورد و شیراز به تصرف میرزا بایقرا درآمد. ابراهیم سلطان ناگزیر به ابرقو عقب نشست. شاهرخ پس از آگاهی از وقوع این حوادث، نخست جلال‌الدین فیروزشاه را به یاری فرزند فرستاد و سپس خود با لشکریانش راه فارس در پیش گرفت. بایقرا که آمدن شاهرخ را گمان نداشت، بیمناک شد و پوزش خواست... ابراهیم سلطان در ۸۳۸ ق به بیماری سختی گرفتار شد که معالجه‌ی پزشکان در بهبود او ثمری نداد و سرانجام در ۴ شوال همان سال در شیراز درگذشت... ابراهیم سلطان خوشنویسی برجسته بود و به‌ویژه خط ثلث را زیبا می‌نوشت. قرآن نفیسی هم به خط او موجود است که سابقاً در بنای دروازه‌قرآن شیراز قرار داشته و اکنون در موزه‌ی پارس شیراز نگهداری می‌شود» (آل‌داوود، ۱۳۶۷: ۵۱۲-۵۱۳).

واله اصفهانی در کتاب *خلدبرین* از ابراهیم به نیکی یاد کرده و می‌نویسد: «مدت بیست‌سال بر تخت سلطنت فارس جهانداری نافذ فرمان بود. آستان جلالش مرجع ارباب دانش و کمال و مجلسیان محفل خلدآینش، پیوسته مسندآرایان انجمن فضل و افضال. در عهد سلطنت آن شاهزاده‌ی سرافراز، دارالعلم شیراز، مصر جامع دانشمندان و هنروران جهان گردید و بناهای خیر از مساجد و مدارس به تخصیص مدرسه‌ی موسومه به دارالصفاء از آن شاهزاده‌ی عالی‌شان به ذروه‌ی آسمان رسید» (واله اصفهانی، ۱۳۷۹: ۵۲۲-۵۲۳).

نخستین ممدوح طالب همین «ابراهیم سلطان» فرمانروای فارس است که از این فرمانروا، در غزل‌های طالب به نیکی یاد شده و مانند این مصراع که «بیا ساقی که دور شاه ابراهیم سلطان است» در اشعار او کم نیست. وی در غزلی با عنوان «و له فی شأن سلطان ابراهیم خُلد مُلکُه» این حاکم فارس را ستوده است؛ مطلع آن غزل چنین است: یارب این شهزاده را هرگز غمی بر دل مباد پیش رای روشن او در جهان مشکل مباد (می: برگ ۴۶/الف)

گویا شاعر خاطری خوش در ایام این حاکم داشته است؛ چنانکه می‌گوید در روزگار او «کسی را خاطر غمگین نباشد» و می‌افزاید که حتی کرویوان نیز وی را ستایش می‌کنند: دوش روحم رفت و سیر عالم ارواح کرد از ملایک مدح ابراهیم سلطان می‌شنید (همان: برگ ۵۳/ب)

در میان اشعار طالب، بیش از ۸ بار، به صورت مستقیم و بارها به گونه‌ای غیرمستقیم، با عناوین و القابی همچون «سلطان حُسن»، «جهانگیر»، «مظفّر»، «سلطان خردمند جوان» و «سلیمان جاه یوسف حُسن عیسی دم» از شاه ابراهیم یاد شده است: صد منت از خدای که آن پادشاه حُسن امروز بر تمامت خوبان مظفّر است (همان: برگ ۷/الف)

گاهی طالب جاجرمی، دچار «افلاس» و «بی‌سیمی» می‌شود که به «احسان حاتم‌گونه-ی ابراهیم، نیاز مبرم پیدا می‌کند و غزل زیر را در ستایش وی می‌سراید:

شهر شیراز است و هنگام نشاط و روز عید هر که بی سیم است چون من غصّه‌ها خواهد کشید
 آهم از افلاس دوش از عرش و کرسی برگذشت گر رسد تا سدره امشب منتها خواهد کشید
 (همان: برگ ۵۲/ب)

«در سال ۸۲۳ چون شاهرخ، فراغتی یافت سپاه عظیمی فراهم آورد و عازم تسخیر آذربایجان گردید. به میرزا ابراهیم فرمان داد که به اردوی او پیوسته و در این لشکرکشی شرکت جوید. به موجب آن حکم، میرزا ابراهیم با سپاهیان فارس از شیراز حرکت نمود و به پدر پیوست و در جنگ با ترکمانان مشارکت جست... و به هنگام مراجعت به هرات

به میرزا ابراهیم نیز اجازه داد که به شیراز بازگردد. در شیراز هم امرا به رسم تهنیت‌گویی به نزد او شتافتند؛ اما حکام خوزستان از آن امر که به منزله‌ی ابراز انقیاد بود، سرباز زدند. میرزا ابراهیم تنبیه آن حکام را وجهه‌ی همت خود قرار داده به خوزستان لشکر کشید و آن متمردان را به قبول فرمانبرداری ناگزیر ساخت و خبر موفقیت را به اطلاع پدر خود رسانید» (خوب‌نظر، ۱۳۸۰: ۶۲۹). طالب در غزلی، شادمانی خویش را از دیدار دوباره‌ی ابراهیم، آن صنم دلستان که در سال ۸۲۵ ق، برای سرکوب شورش به سرزمین خوزستان و تازیان رفته بود، اعلام می‌کند؛ مطلع آن غزل چنین است:

شکر خدا که آن صنم دلستان رسید سلطانِ حُسن از طرف تازیان رسید

(می: برگ ۳۲/الف)

در اشعار طالب، دو بار از نام اسماعیل نیز یاد شده است؛ اما به‌نظرمی‌آید، هر دو کلمه ابراهیم بوده که توسط ناسخ اسماعیل نوشته شده؛ چراکه در بیت:

خسرو آفاق اسماعیل سلطان از شکار باز آمد با نشاط و شهر شد همچون بهشت

(همان: برگ ۲۱/ب)

نام اسماعیل آمده ولی در بیت بعد او را ابراهیم ادهم خوانده است:

دولتش پاینده باد از آنکه در بستان ملک همچو ابراهیم ادهم تخم عدل و داد کشت

(همان: برگ ۲۱/ب)

که تقارن و همسانی سلطان ابراهیم، با ابراهیم ادهم منطقی‌تر به‌نظرمی‌آید تا اسماعیل.

در غزل دیگری نیز نام اسماعیل آمده است که در متن سرغزل، نام «سلطان ابراهیم» ذکر شده؛ به‌نظرمی‌رسد، در این غزل تحریفی صورت گرفته است و باید همه‌ی «اسماعیل»ها، «ابراهیم» باشند. آن غزل چنین است:

یارب این شهزاده را هرگز غمی بر دل مباد پیشِ رایِ روشن او، در جهان مشکل مباد

... یا اله‌العالمین تا باشد این چرخ فلک شاه اسماعیل سلطان را غمی بر دل مباد

(همان: برگ ۴۶/الف)

۵.۲. عبدالله پسر ابراهیم سلطان

دومین ممدوح شاعر در شیراز، شاهزاده عبدالله، پسر ابراهیم سلطان، پسر شاهرخ است که در سال ۸۳۶ زاده شده است. صاحب تاریخ حبیب‌السیر می‌نویسد: «و در این سال در دارالملک شیراز میرزا ابراهیم سلطان را پسری دولتمند متولد شد و به میرزا عبدالله موسوم گشت» (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۶۲۲). او در سال ۸۵۴ هجری وفات یافته و طالب، مناظره‌ی «گوی و چوگان» را در شیراز به نام او نظم کرده و شهزاده او را صله و نوازش فرموده است (رک. دولتشاه، ۱۳۶۶: ۴۲۴).

دولتشاه سمرقندی درباره‌ی این شاهزاده گوید: «اما شاهزاده عبدالله بن ابراهیم سلطان بن شاهرخ سلطان گورکان، پادشاه‌زاده‌ی کریم‌طبع و زیبا منظر و خوش خلق بوده و بعد از وفات پدر، در مملکت شیراز و فارس به حکومت نشست و بعد از واقعه‌ی شاهرخ، بهادر سلطان محمد بایسنغر او را از فارس اخراج نمود و التجا به عم خود الغ بیگ گورکان آورد و پادشاه، الغ بیگ او را تربیت کلی فرمود و دختر خود را بدو داد و او را همراه به سمرقند برد... و به مددکاری ابوالخیرخان در شهر سنه‌ی ۸۵۴ ق در نواحی سمرقند بدو مصاف داد و سلطان عبدالله به دست سلطان سعید به درجه‌ی شهادت رسید» (همان: ۴۲۶). «صاحب حبیب‌السیر همچون سایر مورخین او را ستوده و درباره‌اش چنین می‌نویسد: این شاهزاده به مکارم الاخلاق متصف بود و در تربیت اهل فضل و هنر و رعایت هنرمندان و دانشوران از سلاطین صاحب‌قران امتیاز داشت و تألیف کتاب *ظفرنامه* به سبب التفات او صورت گرفت» (خوب‌نظر، ۱۳۸۰: ۶۳۱). طالب دو بار از عبدالله یاد کرده و وی را «سلطان سلاطین» نامیده است:

شاه ابراهیم سلطان، تاج‌بخش روزگار
 شاه عبدالله، سلطان سلاطین، آن‌که هست
 عمر و شاهی داد با فرزند دل‌بند آشکار
 بوالمظفر خسرو عالم‌گزین روزگار
 (مه: برگ ۲۱/ب)

در بیتی دیگر می‌سراید:

ای صبا گر بگذری یک روز در کوی بتان زینهار از من بپرسی خواجه عبدالله را
(می: برگ ۴/الف)

۳.۵. خلیل سلطان تیموری

خلیل سلطان (تولد ۷۸۶ ق، وفات ۸۱۴ ق)، فرزند میرانشاه، فرزند تیمور و از سلاطین تیموری است. «از آغاز جوانی در بعضی از لشکرکشی‌های جدش، تیمور شرکت جست و مورد توجه قرار گرفت. تیمور پس از فتوحات گرجستان، وقتی به بیلاق قراباغ رسید (۸۰۶ ق)، حکومت نواحی بیلقان، اران، ارمنستان و گرجستان را به خلیل سلطان واگذار کرد... اما خود او همچنان مدعی سلطنت بود و توانست امیر ارغنون‌شاه، محافظ سمرقند را قانع کند که مخالفان، از جمله شاه‌ملک، از امرای بزرگ تیمور را به شهر راه ندهند. به این ترتیب، خلیل سلطان با استفاده از امتیاز نزدیکی به پایتخت و سرعت عمل، قدرت را در سمرقند به دست گرفت» (صبوری، ۱۳۶۷: ۶۲۵-۶۲۷).

صاحب *ظفرنامه* درباره‌ی وی می‌نویسد: «برحسب اختیار مولانا بدرالدین منجم در روز چهارشنبه، شانزدهم رمضان سنه‌ی سبع و ثمانمائه، امیرزاده، خلیل سلطان، به دارالسلطنه‌ی سمرقند درآمد و ارگ عالی را با گنج عالم در حیز تصرف درآورد و شاهزادگان و امرا و ارکان دولت، زانو زده زبان تهنیت به دعا و ثنای او گشادند... و او در آن وقت، نه‌ساله بود. اسم او را بالرسم، بر صدر مناشیر و احکام ثبت می‌کردند و امیرزاده، خلیل سلطان به استقلال، متصدی امر سلطنت و ضبط مملکت گشت» (یزدی، ۱۳۳۶: ۵۰۵). اما شاهزادگان تیموری، حکومت او را جز بر ماوراءالنهر، به رسمیت نشناختند. «در پایان عمر، خلیل سلطان دو سال و نیم به نیابت از شاه‌رخ، بر ری حکومت کرد و سرانجام، در شب چهارشنبه ۱۶ رجب ۸۱۴ ق، پس از چندروز بیماری درگذشت؛ درحالی‌که ۲۸ سال بیشتر نداشت. پس از مرگ او، همسرش شادملک نیز خودکشی کرد و هر دو در یک گور دفن شدند» (صبوری، ۱۳۶۷: ۶۲۷).

به‌نظر می‌رسد، طالب پیش از سفر به شیراز، در خراسان، امرا، شاهزادگان و وزرای تیموری، از جمله خلیل‌سلطان را مدح کرده است:

ای به خوبی برده رویت، رونقِ خوبان، خلیل وی گرفته چشم مستت، مُلک جسم‌وجان، خلیل (می: برگ ۷۰/ب)

۵.۴. سلطان‌ویس

سلطان‌ویس خان، پسر شیرعلی خان و پدر یونس خان است. «بعد از وفات پدر، چون به حد تمیز رسید، در جوارِ عمّ که شیرمحمدخان باشد، بود. آن بودن، او را گران آمد. از وی مفارقت نمود و به رسم قزاقی بر اطراف برآمد... چون نوبت خانی به ویس خان رسید، خانی بود بغایت مسلمان‌نهاد و به ولایت منصوب و به همت و شجاعت در آن دودمان، ممتاز... ایشان مرید مولانامحمد کاشانی‌اند، مولانامحمد، مرید حضرت خواجه حسن عطار، عطرالله تربته و خواجه، مرید حضرت قطب مسند ارشاد، خواجه بهاءالدین نقشبند، قدس سرّه، با وجود پادشاهیت سلطان‌ویس خان، عمر شریف را بدین نوع گذرانیده» (دوغلان، ۱۳۸۳: ۹۵). طالب در اشعارش، خود را «طالب سلطان‌ویس» می‌داند و می‌سراید:

دلم امروز ز جان طالب سلطان‌ویس است گرچه او عار همی‌دارد از این طالبِ خویش (مه: برگ ۳۵/ب)

۵.۵. یونس خان

یکی از ممدوحانی که نامش در دیوان طالب آمده است، یونس خان، پسر ویس خان ابن شیرعلی اوغلان ابن محمد خان ابن خضر خواجه خان است. «تاریخ ولادت او اگرچه استماع نیفتاده است، اما از تاریخ وفات و ایام حیات او مستفاد می‌شود که ولادت او در سنه‌ی تسع و عشر و ثمانمائه بوده باشد؛ واللّه اعلم» (دوغلان، ۱۳۸۳: ۱۱۲). پدرش ویس، خان‌زاده‌ی مغولی (۸۹۲-۸۲۸ق)، از سال ۸۳۲ق با شاهرخ به سر می‌برد. «پس از

مرگ ویس‌خان، بین دو فرزند او، «یونس‌خان» و «ایسن‌بوقا» ثانی، بر سر جانشینی پدر، جنگ درگرفت. در جنگ طرفین، پیروزی نصیب «ایسن‌بوقا» شد و یونس به سمرقند فرار کرد و به الغبیگ متوسل شد. یونس که کودکی ۱۳ ساله بود، به پیش شاهرخ فرستاده شد و او نیز او را به غرب فرستاد و بیش از یک‌سال در خدمت جهان‌شاه بود تا اینکه به شیراز فرستاده شد. ایسن‌بوقا با آن‌که از لحاظ سنی کوچک‌تر از برادرش، یونس‌خان بود، فرماندار کل مغولستان گشت» (همان: ۱۰۳).

به‌هرروی صاحب تاریخ رشیدی می‌نویسد: «چون پدرش، ویس‌خان کشته شد، وی به خانی نشست. میان او و برادرش، ایسان بوغاخان و امرا مخالفت شد... خان از یزد به طرف فارس و آذربایجان رفته است و مسافرت باسزا کرده و اکثر به کسب روزگار گذرانیده است، در شیراز توطن اختیار کرده است» (همان: ۱۱۴).

طالب، در غزلیات خود، یونس‌خان را «سلطانِ مجمعِ خوبانِ جهان» می‌داند و در ستایش وی می‌گوید:

آن‌که بر مجمعِ خوبانِ جهان، سلطان است گو همه خلق بدانید که یونس‌خان است
(می: برگ ۲۲/ب)

۵.۶. سلطان حسن خداداد حسینی

خداداد حسینی یکی از امرای خلیل‌سلطان تیموری است که بعدها «بر ضد او قیام کرد و در جنگی که به حوالی سمرقند اتفاق افتاد، سپاه خلیل‌سلطان را پراکند و خود خلیل‌سلطان را در ۸۱۱ ق در قلعه‌ی سمرقند بازداشت و همه‌ی ماوراءالنهر را به تصرف آورد. شاهرخ چون از این اخبار آگاه شد، لشکر از جیحون گذرانید. خداداد، خلیل‌سلطان محبوس را برداشت و به جانب سیحون رفت و به مغولان جغتائی پیوست. خان کاشغر، موسوم به محمد، برادر خود، شمع‌جهان را به یاری خداداد فرستاد. شمع‌جهان چون به خداداد رسید، بهتر آن دانست که بر خداداد تازد؛ چه او را صاحب مال فراوان یافت. چون بر او

تازید، سرانجام سر او برید و نزد شاهرخ فرستاد» (حاجی خلیفه، ۱۳۷۶: ۴۴۷). این شاعر شیرازی در غزلی با عنوان «فی شأن سلطان حسن خداداد» آورده است:

ای پادشاه مملکتِ حُسن، خداداد من بنده‌ی حُسن تو که آن هست خداداد
(می: برگ ۳۹/الف)

۷.۵. شرف‌الدین علی یزدی

شرف‌الدین علی بن شمس‌الدین علی یزدی (وفات ۸۵۸ ق)، ملقب به مخدوم و متخلص به شرف، از مشاهیر، نویسندگان و شعرای نیمه‌ی دوم سده‌ی هشتم و اوایل قرن نهم است. «شرف‌الدین در جوانی به کسب علوم پرداخت و ظهورش در شاعری مصادف بود با دوران حکومت و سلطنت شاه‌یحیی مظفری (۷۶۰ - ۷۹۵ ق). وی این پادشاه را ستوده و چون با تسلط امیر تیمور بر سراسر ایران بساط دولت آل مظفر به کلی برچیده شد، آهنگ خدمت دولت تیموری کرد و از مقربان و ندمای خاص مغیث‌الدین ابوالفتح میرزا ابراهیم سلطان، فرمانروای فارس و پسر شاهرخ گشت و چندسالی در شیراز به سر برد و کتاب *ظفرنامه* را در سال ۸۲۸ قمری به امر همین شاهزاده، تألیف کرد. وی سپس به یزد رفته و در خانقاهی عزلت گزید و به تربیت مریدان خود سرگرم شد» (خزائل، ۱۳۸۴: ۲۷۵۴). پس از مرگ شاهرخ، به اجازه‌ی سلطان محمد به تفت بازگشت و «در فنّ معما مهارتی داشت. در مشهورترین اثرش، *ظفرنامه‌ی تیموری* (۸۲۸ ق)، چاپلوسی را از حد گذرانده و به مدح بی‌جای سفاکی چون امیر تیمور پرداخته است. جز *ظفرنامه‌ی تیموری*، دیوانی و منشآت و چند رساله، از جمله *حلال مطرز* از او باقی است» (شریفی، ۱۳۸۷: ۸۹۰).

واله اصفهانی در کتاب *خلدبرین* او را از بزرگان هم‌زمان سلطان ابراهیم می‌داند و می‌نویسد: «اریاب استعداد و اصحاب رشد و رشاد در زمان آن حضرت [سلطان ابراهیم] در مه‌امن و امان آسوده و منشرح‌البال روزگار می‌گذرانیدند؛ از آن جمله، گوهر طراز لالی دانشوری و غواص بحر گوهر بار عبارت‌گستری، مولانا شرف‌الدین علی یزدی که در جمع منشیان عبارت‌نگار بلاغت‌دثار، بالانشین بزم سخنوری است...» (واله اصفهانی، ۱۳۷۹: ۵۲۲).

طالب با استفاده از آرایه‌ی توشیح نام «شرف‌الدین» را در حروف ابتدایی ابیات گنجانیده است و وی را بی‌شک «شرف‌دین» می‌داند، مطلع آن غزل این است:

شمع روی تو که رشکِ مه و پروین باشد کُشتن و سوختنِ عاشقش آیین باشد
... اگر از کفر کنی توبه و در دین آیی هیچ شک نیست که از تو شرفِ دین باشد
(می: برگ ۳۳/الف)

۵. ۸. دیگر ممدوحان

طالب جاجرمی در اشعارش، کسانی مانند «مہتر حاجی بیگ»، «علی‌شاه»، «محمود»، «حسن‌شاه» و «محمد» را ستایش کرده است.

۶. مدح پیران و بزرگان

۶. ۱. سلطان محمد روزبهان

ابومحمّد بن ابی‌نصر بن روزبهان فسایی شیرازی، معروف به «شیخ شطّاح» و «شطّاح فارس»، عارف و دانشمند سده‌ی ششم و هفتم و سرسلسله‌ی روزبهانیان. او در سال ۵۲۲ هجری قمری در خانواده‌ای دیلمی‌الاصل در فسا به دنیا آمد. عقاید و آرای روزبهان بقلی را (در فروع دین) شافعی شمرده‌اند؛ اما به‌طوری‌که از کتاب المَوْشَح برمی‌آید، او در حصار مذهب شافعی نمانده و گاه به رأی مذاهب دیگر عمل می‌کرده است (برای اطلاع بیشتر رک. تحفه‌العرفان فی ذکر سیدالاقطاب روزبهان).

طالب جاجرمی که «نظر از همت او» یافته است، ارادت خود را به این پیر اعلام می‌دارد و وی را «سلطان‌العارفین و العاشقین» می‌نامد و با القابی چون «مخزن اسرارِ خدا» و «صاحب سخنِ عرصه و مشهورِ جهان» این سرسلسله را می‌ستاید. وی غزلی در مدح روزبهان دارد. در سرغزل آن آمده است: «فی مدح سلطان‌العارفین و العاشقین سلطان محمد روزبهان (قدّس سره)». ابیاتی از آن غزل چنین است:

چون مخزنِ اسرارِ خدا روزبهان است هرکس که بود طالب او، روزبه، آن است

...چون غیر نمی‌دید و قدم در ره او داشت خاکِ قدمش سرمه‌ی صاحب‌نظران است
(می: برگ ۱۹/الف)

۶.۲. شیخ ابواسحاق کازرونی

ابواسحاق ابراهیم، عارف و دانشمند بزرگ قرن چهارم هجری، متولد ۳۵۲ هجری قمری در کازرون و شیخ سلسله‌ی کازرونیه است. از معروف‌ترین مریدان وی در قرون بعد می‌توان به امین‌الدین بلیانی (شاعر و عارف قرن هفتم و هشتم) و خواجوی کرمانی (شاعر قرن هفتم و هشتم) اشاره کرد. طالب، وی را «سلطان‌المشایخ علی‌الاطلاق المرشد السَّالک العارف» خوانده و در غزلی او را ستوده است:
آن‌که در مملکت صورت و معنی طاق است مرشدِ خلقِ جهان، شیخ ابواسحاق است
(می: برگ ۱۹/الف)

۶.۳. محمدبن سیدشریف جرجانی

علی‌بن محمدبن علی، مشهور به میرسیدشریف جرجانی (شعبان ۷۴۰ - ربیع‌الثانی ۸۱۶)، متکلم، منطق‌دان و ادیب بزرگ ایرانی است که بر کشف زمخشری نیز حاشیه نوشته است. طالب، در غزلی با عنوان «در مرثیه‌ی امیر محمدبن سیدشریف» چنین سروده است:
ای دل چو آن خزاینِ علم و عطا نماند امروز در مدارسِ عالم، صفا نماند
کشفِ کشف و شارحِ مشکاتِ مشکلات مفتاحِ هر فتوح و جهانِ حیا نماند
(مه: برگ ۲۱/الف)

۷. مذهب طالب

چنانکه خواهد آمد، طالب بی‌شک شیعی است. درباره‌ی وضعیت مذهب شیعه در فارس باید گفت: «در سده‌ی هشتم سلطان محمد الجایتو (درگذشته‌ی ۷۱۶ ق) با راهنمایی

جمال‌الدین مطهر حلی به مذهب شیعه گرویده و خدابنده نامیده شد و خطبه و سگه به اسامی امامان و ائمه زد؛ به همین جهت برای شیعیان، فضای مساعدی پیدا شده... در شهر شیراز نیز به مناسبت وجود آرامگاه احمد بن موسی شاه چراغ (ع) و وجود بقعه‌های دیگری از بستگان ائمه، گروه قابل توجهی از شیعیان در شیراز ساکن بودند... قاضی نورالله شوشتری در *مجالس المؤمنین می‌نویسد*: «نهال فطرت اصلی اهل شیراز همیشه از نسیم محبت و ولای اهل بیت در اهتزاز بوده از جمله اهالی آنجا سادات رفیع‌الدرجات، خصوصاً سادات اینجو به قدم تشیع مشهورند» (غیاث‌شیرازی، ۱۳۹۰: پنجاه و هشت). در آثار باقی‌مانده از طالب جاجرمی، نمونه‌هایی از گرایش مذهبی وی به تشیع دیده می‌شود که می‌توان به یقین وی را شیعی نامید؛ برای نمونه بیتی دارد که ارادت خود را به حیدر کرار نشان می‌دهد؛ پیامبر اکرم (ص) را تار دین و امام علی (ع) را پود آن می‌داند:

تار و پودی نیست دنیا را از آن خویشتن پودش از حیدر بود وز احمد مختار تار (می: برگ ۵۹/ب)

در بیتی دیگر خود را حسینی مذهب می‌خواند که در عراق عجم مخالفان زیادی دارد: فاش می‌گویم به کوری مخالف در عراق کز طریق راستی طالب حسینی مذهب است (مه: برگ ۱۰/ب)

طالب برخلاف بسیاری در آن عهد، بیمی ندارد که خود را «حسینی» بنامد: نتوان نهفت قصه که طالب حسینی است گواز حسد مخالف ناراست، می‌گداز (همان: برگ ۳۲/ب)

و ابیاتی دیگر که شاهد این مدعا است (همان: برگ ۴۳/ب).

۸. نتیجه‌گیری

محمد طالب جاجرمی، شاعری شیرازی و کمتر شناخته‌شده در قرن نهم هجری است که ابعاد ادبی، تاریخی و اجتماعی شعر وی در دست‌نوشته‌هایش درخور تأمل است. در نسخه‌ی دیوان غزلیات طالب مربوط به کتابخانه‌ی آیت‌الله مرعشی‌نجفی قم به شماره‌ی

۷۹۹۶ با وجود نواقص، ۳۳۱ غزل یا ۱۷۸۳ بیت برجای مانده و در دستنوشته‌ی موزه‌ی ملی ایران به شماره‌ی ۴۳۲۶ و میکروفیلم ۱۴۲ نیز ۲۳۱ غزل، ۱۱۱ رباعی، ۸ قطعه، ۴ مسمط، ۳ ترکیب‌بند و ۲ ترجیع‌بند باقی مانده است و در دستنوشته‌ی سوم، ۲۱ غزل یا ۱۱۴ بیت وجود دارد که ۱۶ غزل این مجموعه در دو نسخه‌ی پیشین موجود نبوده یا ساقط شده است و از ۵ غزل مشترک، ۲ غزل با نسخه‌ی موزه‌ی ملی ایران، ۲ غزل با نسخه‌ی مرعشی و ۱ غزل در سه نسخه‌ی موجود مشترک است که با وجود غزل‌های مشترک، ۴۸۳ غزل کامل و ناقص امروزه برای ما برجای مانده است.

آتشکده‌ی آذر می‌گوید، شعری از طالب بر جای نمانده است؛ علت این مسئله، شاید، گم شدن دیوانی باشد که طالب در هر دو دستنویس به آن اشاره کرده است. به‌هرحال، طالب پس از آن، یا اشعاری جدید سروده یا برخی از اشعار کهن را که در خاطر داشته، بازنویسی کرده است؛ البته مسلماً این مقدار باقی مانده، فقط بخشی از اشعار اوست.

شیخ محمد طالب که ۳۰ سال از عمر خویش را در شیراز سپری کرده است، ابراهیم سلطان بن شاهرخ، عبدالله پسر ابراهیم سلطان، خلیل سلطان تیموری، یونس خان، سلطان ویس، جهانگیر، سلطان حسن خداداد، مهتر حاجی بیگ، علی شاه، حسن شاه و محمود را مدح نموده و در دستنوشته‌های او ارادت قلبی‌اش به سلطان محمد روزبهان، محمدبن سیدشریف جرجانی، شرف‌الدین علی یزدی، شیخ ابواسحاق کازرونی کاملاً مشهود است. براساس اشعار برجای مانده از وی می‌توان گفت طالب، شیعی مذهب و محدث نیز بوده است.

یادداشت‌ها

۱. جاجرم شهری است (از توابع بسطام)، در خراسان شمالی امروز و جنوب غرب بجنورد که گویا معرب «جاگرم» بوده است و به آن «ارغیان» نیز گفته‌اند.
۲. فخرالدین حمزه‌بن علی ملک اسفراینی، مشهور به آذری طوسی شاعر و عارف شیعی (۷۸۴-۸۶۶ ق).

۳. این غزل در دست‌نوشته‌های موجود، یافت نشد.

۴. چون نوعروس روی زمین است مُلک فارس طالب چرا عزیمت تبریز می‌کند؟ (می: برگ ۴۹/ب)
۵. خرد گردید گرد هفت کشور ندید از کشور شیراز خوش تر (همان: برگ ۶۰/ب)
۶. این اعداد، تعداد ابیات برجای مانده در دستنویس مذکور است.
۷. این شعر، از شاعری به نام «حیدر کلیچه» (وفات ۹۵۸ ق) است. «از هرات است. اول به کلیچه‌پزی اوقات می‌گذرانید، بعد از آن میل شاعری کرد و شعر بسیار گفته، چون عامی است، اکثر سخن‌ها نمی‌فهمد... اشعار او قریب به ده‌هزار می‌رسد، از قصیده و غزل و غیره» (سام‌میرزا، ۱۳۸۹: ۱۷۰)
۸. این اعداد تعداد ابیات برجای مانده در دستنویس مذکور است.
۹. مطلع غزل حافظ چنین است: «باغ مرا چه حاجت سرو و صنوبر است / شمشاد خانه‌پرور ما از که کمتر است» (حافظ، ۱۳۶۲: ۹۶).

منابع

- آذربایگدلی، لطفعلی‌بیک. (۱۳۳۷). *آتشکده‌ی آذر*. مقدمه و تعلیقات سیدجعفر شهیدی، ج ۱، تهران: نشر کتاب.
- آفتاب رای لکهنوی. (۱۳۵۵). *ریاض‌العارفین*. به تصحیح حسام‌الدین راشدی، اسلام‌آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- آل‌داوود، سیدعلی. (۱۳۶۷). «ابراهیم سلطان». مقاله‌ی درج‌شده در *دایره‌المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۲، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- اوحدی حسینی‌بلیانی، تقی‌الدین محمد. (۱۳۸۸). *عرفات العاشقین و عرصات العارفین*. ج ۴، به تصحیح سیدمحسن ناجی نصرآبادی، تهران: اساطیر.
- بغدادی، اسماعیل پاشا. (۱۹۵۱م). *هدیه العارفین اسماء المؤلفین و آثار المصنّفین*. بیروت: دارالاحیاء التراث العرب.
- بقایب بخارایی، محمد عارف. (۱۳۹۴). *مجمع‌الفضلا*. به تصحیح یوسف بیگ‌باباپور، تهران: منشور سمیر.

تهرانی، آقابزرگ. (۱۳۸۹). *الذریعه الی تصانیف الشیعه*. به تصحیح احمد منزوی، ج ۹، تهران: کتابخانه اسلامیه.

حاجی خلیفه، مصطفی. (۱۳۷۶). *ترجمه‌ی تقویم‌التواریخ*. به تصحیح هاشم محدث، مترجم ناشناخته، تهران: احیاء کتاب.

حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد. (۱۳۶۲). *دیوان حافظ*. به تصحیح پرویز ناتل خانلری، ج ۱، تهران: خوارزمی.

حیدری‌یساولی، علی. (۱۳۹۴). «دیوان غزلیات طالب جاجرمی (م ۸۵۴ ق) بازخوانی زندگی و شعر او». میراث شهاب، شماره‌ی ۷۹-۸۰، صص ۲۱۱-۲۴۴.

خالق‌زاده، محمدهادی، محمدعلی گذشتی. (۱۳۹۳). «تحلیل ساختاری - ادبی شعر طالب جاجرمی از شاعران گمنام فارس در قرن نهم». *سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)*. شماره‌ی ۲۳، صص ۶۳-۷۷.

خزائلی، حسن. (۱۳۸۴). *فرهنگ ادبیات جهان*، ج ۴، تهران: کلبه.

خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین. (۱۳۸۰). *تاریخ حبیب‌السیر*. به تصحیح محمد دبیرسیاقی، تهران: خیام.

خوب‌نظر، حسن. (۱۳۸۰). *تاریخ شیراز*. به کوشش جعفر مؤیدشیرازی، تهران: سخن.

دانش‌پژوه، محمدتقی. (۱۳۴۸). *فهرست میکروفیلم‌های کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران*. تهران: دانشگاه تهران.

دولتشاه سمرقندی. (۱۳۶۶). *تذکره الشعراء*. به همت محمد رضانی، تهران: دنیای کتاب.

دوغلات، میرزامحمد. (۱۳۸۳). *تاریخ رشیدی*. به تصحیح عباسقلی غفاری‌فرد، تهران: میراث مکتوب.

سام‌میرزا صفوی. (۱۳۸۹). *تحفه‌ی سامی*. به تصحیح فاطمه انگورانی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

سعدی، مشرف‌الدین بن مصلح‌الدین. (۱۳۷۵). *کلیات سعدی*. تهران: میلاد.

سلیم بهوپالی، سیدمحمدعلی حسن خان. (۱۳۹۰). صبح گلشن. تصحیح مجتبی برزآبادی، تهران: اوستا.

شریفی، محمد. (۱۳۸۷). فرهنگ ادبیات فارسی. تهران: فرهنگ نشر نو و معین. صبوری، اکبر. (۱۳۶۷). «خلیل سلطان». مقاله‌ی درج شده در دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ج ۲۲، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.

طالب جاجرمی، محمد. دیوان غزلیات طالب. نسخه‌ی خطی کتابخانه‌ی آیت‌الله مرعشی نجفی، قم، به شماره‌ی ۷۹۹۶.

_____ کلیات طالب. نسخه‌ی خطی موزه‌ی ملی ایران، تهران: به شماره‌ی ۴۳۲۶ و میکروفیلم ۱۴۲.

_____ منتخب اشعار طالب در نسخه‌ی خطی مجموعه‌ی اشعار، شماره‌ی ۳۷۳۲ کتابخانه‌ی ایالتی برلین، برگ ۳۲۴ تا ۳۲۹.

عارفی هروی، محمود. مثنوی گوی و چوگان. دست‌نویس کتابخانه‌ی مرکزی دانشگاه تهران، به شماره‌ی ۱۷۶۱.

عاشقی عظیم‌آبادی، حسینقلی‌خان بن علی‌خان. (۱۳۹۱). نشتر عشق. به تصحیح کمال حاجسیدجوادی، تهران: میراث مکتوب.

علیشیر نوایی، میرنظام‌الدین. (۱۳۶۳). مجالس‌النفایس. به تصحیح علی‌اصغر حکمت، تهران: منوچهری.

غیاث شیرازی، کمال‌الدین. (۱۳۹۰). دیوان. به تصحیح محسن کیانی و احمد بهشتی، تهران: مرکز اسناد مجلس.

گرامی، بهرام؛ مجیدی، زهرا. (۲۰۱۲). «حال‌نامه یا گوی و چوگان». ایران‌نامه، سال ۲۷، شماره‌ی ۳ و ۲، صص ۲۶۵-۲۷۵.

نفیسی، سعید. (۱۳۶۳). تاریخ نظم و نثر در ایران. تهران: فروغی.

واله اصفهانی، محمدیوسف. (۱۳۷۹). خلد برین. به کوشش هاشم محدث، تهران: میراث مکتوب.

واله داغستانی، علی‌قلی خان. (۱۳۸۴). *ریاض‌الشعرا*. به تصحیح محسن ناجی نصرآبادی، تهران: اساطیر.

هدایت، رضاقلی خان. (۱۳۸۵). *ریاض‌العارفین*. به تصحیح ابوالقاسم رادفر و گیتا اشیدری، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

یزدی، شرف‌الدین علی. (۱۳۳۶). *ظفرنامه*. به تصحیح و اهتمام محمد عباسی، ج ۲، تهران: امیرکبیر.

